

سنخ‌شناسی تصویر از مرگ و فرایندهای رویارویی با آن؛ مورد مطالعه: شهروندان گیلانی

علی یعقوبی، استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه گیلان، ایران*

سیده زهرا میرحجازی، کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

زینب صوفی‌زاده، کارشناسی علوم اجتماعی، دانشگاه فرهنگیان، پردیس بنت‌الهدی صدر رشت، ایران

چکیده

مرگ امری پیچیده است و افراد از فهم محتوای آن عاجزند. یکی از دلایل مرگ‌هراسی، ناشناخته‌بودن و ابهام آن است. هدف این مقاله سنخ‌شناسی و فهم پدیده مرگ بین مردم استان گیلان است و در آن، با تکیه بر روش کیفی و نمونه‌گیری هدفمند از مصاحبه‌های نیمه‌سازمان‌یافته و فردی با ۵۰ نفر از شهروندان استان گیلان استفاده شده است؛ سپس تحلیل مصاحبه‌ها به شیوه نظریه زمینه‌ای انجام شد. بر مبنای یافته‌های پژوهش بیشتر مصاحبه‌شوندگان به جهان پس از مرگ باور داشتند؛ اما برخی روایت دینی و گروهی روایت اخلاقی از مرگ داشتند. از لحاظ ایماژ یا تصویر از مرگ نیز آنها به چهار گونه تقسیم شدند: آخرت‌اندیش، فنا‌اندیش، ابهام‌اندیش و انطباق‌اندیش. درباره دلایل مرگ‌هراسی نیز برخی مصاحبه‌شوندگان در گونه سازگارد و از مرگ‌هراسی ندارند؛ اما بعضی به دلایل پیامدی، برخی به دلایل جدایی و گسست از این دنیا و گروهی دیگر به دلیل نداشتن شناخت و ابهامات ناشی از مرگ دستخوش مرگ‌هراسی‌اند. مفهوم مرکزی دلایل مرگ‌هراسی در این پژوهش، «نیستی و ناشناختنی بودن مرگ» است.

واژه‌های کلیدی: سنخ‌شناسی، مرگ، مرگ‌اندیشی، مرگ‌هراسی، استان گیلان

Email: aliyaghoobi2002@yahoo.com

* نویسنده مسؤول: ۰۹۱۱۳۳۴۲۹۰۷

Copyright©2019, University of Isfahan. This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0>), which permits others to download this work and share it with others as long as they credit it, but they can't change it in any way or use it commercially.

Doi: [10.22108/jas.2018.105689.1161](https://doi.org/10.22108/jas.2018.105689.1161)

مقدمه و بیان مسئله

مرگ پدیده‌ای پیچیده و تودرتو است و عموماً به‌منزله مقوله‌ای فراتر از درک افراد شناخته می‌شود؛ مقوله‌ای آن سوی انسان‌ها که به‌صورت خطی و یک‌طرفه کدگذاری شده است و به‌طور موقت با آنها فاصله دارد و در ورای جهانشان قرار گرفته است. این مفهوم در اساس در ذهن بیشتر افراد با نشانه دیداری تجزیه و نابودی تداعی می‌شود. مرگ تاکنون سوژه طیف گسترده‌ای از علوم و زمینه‌های تخصصی از جمله انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، پزشکی، روان‌شناسی، تاریخ، فلسفه، ادبیات، روان‌کاوی، اسطوره‌شناسی و الهیات قرار گرفته است. بشر در مقابل مرگ واکنش‌های متعددی نشان داده است. به‌لحاظ تاریخی، دفن و وسایل زندگی همانند پوشاک، غذا، جواهرات، آئینه و اسلحه به‌همراه مردگان، مومیایی کردن اجساد برای جلوگیری از فساد آنها و جستجوی آب حیات و اکسیر جوانی از جمله واکنش‌های انسان‌ها درمقابل با مرگ، ترس از آن، فراموش شدن و تمایل به ابدی و جاودانه بودن است. عبرانیان باستان (اجداد یهودیان امروزی)، نعلش را کثیف می‌دانستند و معتقد بودند نباید به آن دست زد. سرخ‌پوستان روزگار قدیم آمریکا از ارواح خبیث حرف می‌زدند و تیر به هوا پرتاب می‌کردند تا آن ارواح را دور نگه دارند. این مثال‌ها نشان می‌دهند انسان‌ها از نظر ذات تغییر نکرده‌اند و مرگ هنوز حادثه‌ای ترسناک و اتفاقی هول‌انگیز است (کوبلر-راس، ۱۳۷۶: ۲۱-۲۰).

ترس از مرگ در بسیاری موارد به اعتقاد فرد نسبت به رستاخیز و زندگی پس از مرگ معطوف می‌شود. همچنین تمایل انسان‌ها به اینکه عدالت درباره همه آنها اعمال شود، از جمله دلایلی است که به اندیشیدن درباره جاودانگی دامن زده است. در ادیان الهی باور به بقای روح به رستاخیز انسان‌ها می‌پیوندد. از طرفی، باور به رستاخیز در کنار اعتقاد به بهشت و جهنم نشان‌دهنده رویکردی اخلاقی است که بر مسئولیت فرد در برابر اعمال او تأکید می‌ورزد (معمدی، ۱۳۸۶: ۱۲۲). کلا یوسیل معتقد است در جوامع مذهبی، پرسش‌ها درباره معنای زندگی و مرگ به ذهن افراد خطور نمی‌کنند؛

جهان مذهبی آنگونه هست که هست. چنین پرسش‌هایی در جامعه مدرن رشد می‌کنند که درباره تأثیر عامل مافوق طبیعی تردید کرده و پایه‌های ایمان به حیات پس از مرگ به تدریج سست شده است (Sael, 2000). به عقیده الیاس نیز در جوامع توسعه‌یافته‌تر، مردمان در رویارویی با خطر و تهدید مرگ، دیگر چندان با شور و حرارت سابق از نظام‌های عقاید فراطبیعی یاری نمی‌طلبند. این یاری‌جویی تا اندازه‌ای رو به سوی نظام‌های اعتقادی غیرمذهبی یا سکولار کرده است (الیاس، ۱۳۹۵: ۳۳).

مطابق تعلیمات عهد عتیق تولد و مرگ به‌صورت مرزهایی مشخص زندگی را احاطه کرده‌اند. به همین دلیل در اسرائیل باستان در برابر تمایلات مرده‌پرستی واکنش شدیدی نشان داده شده است. رویکرد مسیحیت در برابر مرگ و مردن از سه سنت تاریخی گوناگون و گاه متضاد به وجود آمده است که عبارت‌اند از: دین یهود، ایده‌آلیسم یونانی و عهد جدید. از دین یهود دنیاداری شدید باطنی، از ایده‌آلیسم یونانی فناپذیری روح و از عهد جدید، اعتقاد به روز محشر گرفته شده است (کوبلر-راس، ۱۳۷۶: ۱۳۰-۱۲۳). در جهان‌بینی اسلامی، مرگ با اصل معاد پیوندی ناگسستنی دارد و آنچه این پیوند را مستحکم می‌کند بقای روح پس از مرگ است (قایمی و واعظی، ۱۳۹۳: ۱۶۴).

در دوره اخیر بیشتر متفکران غرب بر این عقیده‌اند که مرگ را باید شناخت و نباید از آن غفلت کرد. به گفته فریدریش نیچه: «همه مرگ را سترگ می‌انگارند؛ اما هنوز مرگ را جشن نگرفته‌اند. آدمیان هنوز نیاموخته‌اند که زیباترین جشن‌ها را مقدس شمارند» (نیچه، ۱۳۸۴: ۱۲۵). گرچه مرگ و مردن در فرهنگ غربی به‌لحاظ تاریخی به‌شدت از فرهنگ مسیحیت تأثیر گرفته است، امروزه بیشتر این جوامع سکولار شده‌اند. نقطه مرجعیت مرگ در این فرهنگ‌ها دیگر خدا نیست؛ بلکه انسان است. به عبارت دیگر، مرگ به‌منزله پایان زندگی فردی انسان به‌جای زندگی در بهشت دیده شده است. در چنین عصری بشر بیشتر با بحران معنا و معنویت روبه‌رو شده است. عده‌ای معتقدند زندگی ارزش زیستن ندارد و باید آن را گذراند و عده‌ای زندگی را معنادار و هدفمند می‌دانند؛

(شهوایی) بدن کانون توجه قرار گرفته است. یکی از اولین مطالعات در این زمینه مطالعه دورکیم است. او در کتاب *صورت بنیانی حیات دینی* استدلال می‌کند که دین موجب همبستگی اجتماعی می‌شود؛ زیرا آیینی کردن مرگ موجب کاهش دردهای بازماندگان می‌شود؛ یعنی به بازماندگان این امکان را می‌دهد که خود را با وضعیت تغییر یافته جدید همگام و سازگار کنند. به گمان او، همراه با پیدایش و رشد جوامع مدرن، تأثیر و نفوذ دین رنگ می‌بازد. تفکر علمی به‌طور فزاینده‌ای جای تبیین‌های دینی را می‌گیرد و فعالیت‌های مناسکی و آیینی تنها بخش بسیار کوچکی از زندگی افراد را اشغال می‌کنند (Durkheim, 1915). دورکیم بین خودکشی به‌منزله یکی از گونه‌های مرگ و جامعه ارتباطی منطقی می‌بیند. او بر این باور است که جریان خودکشی‌زا می‌تواند دو نوع از انسان‌ها را طعمه خود کند: «آنان که بیش از حد لزوم از گروه اجتماعی جدا شده‌اند و کسانی که چندان جدا نشده‌اند» (آرون، ۱۳۷۲: ۳۶۵).

مهم‌ترین مطالعه به روش نظریه زمینه‌ای درباره مرگ پژوهی^۱، پژوهش گلاسر و استراوس در سال ۱۹۶۷ درباره بیماران سرطانی در بخش سرطان بیمارستان آمریکاست. از دهه ۱۹۹۰ با شکل‌گیری حوزه مطالعاتی جدیدی به نام جامعه‌شناسی مرگ، احتضار و داغ‌دیدن و غفلت از مرگ برطرف شده است. یکی از بنیان این رشته تونی والتر، جامعه‌شناس انگلیسی، است که محور کارش مطالعه درباره نحوه سازماندهی مرگ و احتضار و عزاداری در جامعه است (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۴۹۵/۱).

در عرصه میدانی، نتایج پژوهش‌ها درباره دین‌داری و مرگ متناقض به نظر می‌رسد؛ زیرا عموماً تصور می‌شود که دین‌داران نسبت به بی‌دین‌ها نسبت به مسئله مرگ با چالش کمتری روبه‌رو هستند و با آن راحت‌تر کنار می‌آیند؛ اما فرض دیگر این است که دین‌داران بیشتر دچار «اضطراب مرگ» می‌شوند؛ زیرا معتقد به حساب پس‌دادن در جهان پس از مرگ‌اند. به‌علاوه ممکن است بی‌دین‌ها جنبه زیستی مرگ را

بنابراین، پدیده مرگ‌اندیشی و مرگ‌هراسی پدیده‌ای اجتماعی و متضمن مطالعات جامعه‌شناختی است.

استان گیلان یکی از استان‌های شمالی ایران است که تنوع فرهنگی و قومی چشمگیری دارد. کلان‌شهر رشت، مرکز این استان را نمایندگی می‌کند و بر مبنای پژوهش‌های انجام‌شده یکی از سکولارترین شهرهای ایران است (رستگارخالد و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۷۱). از روزگاران قدیم قرارگرفتن این استان در محل عبور به اروپا و همسایگی آن در جوار اتحاد جماهیر شوروی سابق، همواره موجب ورود اندیشه‌های نوظهورانه بوده است. با آمدن مدرنیته و گسترش زندگی شهری در استان گیلان، پدیده مرگ در دهه‌های اخیر دستخوش پیچیدگی‌های بزرگی شده است. با توجه به تغییرات فرهنگی در استان گیلان متأسفانه تاکنون مطالعات میدانی در این زمینه انجام نشده است؛ از این رو، مطالعه و بررسی درباره آن ضروری است و این مقاله گامی کوچک در جهت رمزگشایی از پدیده مرگ در این استان است. با این مقدمه سؤال‌های بنیادین مقاله عبارت‌اند از: افراد مطالعه‌شده چه فرایندهای معنابخشی را برای رویارویی با مرگ شکل می‌دهند؟ شهروندان گیلانی چه تصویری از مرگ دارند؟ آیا مصاحبه‌شوندگان به جهان پس از مرگ باور دارند؟ گونه‌های مختلف از مرگ‌اندیشی کدام‌اند؟ دلایل مرگ‌هراسی چیست؟

پیشینه پژوهش

امروزه اهمیت مسئله مرگ در پژوهش‌های اجتماعی از آن روست که برخلاف گذشته، مرگ تنها موضوعی درون‌دینی نیست و حوزه‌های دیگر معرفتی نیز بررسی آن را جزء مسائل اصلی خود می‌دانند. به‌طور کلی در عرصه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی، به موضوع مرگ و احتضار کمتر توجه شده است. یکی از دلایل این امر این است که مرگ نشانه پایان حضور فرد در دنیای اجتماعی است و به‌ناچار خارج از مسائل اصلی جامعه‌شناسی به شمار آمده است. دلیل دیگر به فرهنگ مدرن مربوط می‌شود؛ زیرا در جامعه مدرن مرگ و احتضار، انکار، تابو و سرکوب شده است و وجه اروتیک

¹ Thanatology

دانشجویان با رویکرد ناسوتی، از آنجا که جهان را طبیعی و مادی تلقی می‌کنند که با مرگ خاتمه می‌یابد و به جهان پس از مرگ اعتقادی ندارند، به‌طور عمده مرگ را در ارتباط با زندگی کنونی‌شان تفسیر می‌کنند.

یافته‌های پژوهش زمانی مقدم و اکبری (۱۳۹۴) نیز نشان می‌دهند نگرش افراد نسبت به مراسم تدفین و مرگ دیگری، از وضعیت دین‌داری و آخرت‌باوری و محیط خانواده آنها تأثیر می‌گیرد. این عوامل به‌طور کلی سبب نگرش‌های متفاوت بین دانشجویان با وضعیت دین‌داری می‌شود. به‌علاوه مراسم تدفین و مرگ دیگری، مرگ‌اندیشی را تقویت می‌کند و سبب اندیشیدن درباره زندگی می‌شود.

مبانی نظری و چارچوب مفهومی

هدف از چارچوب نظری در پژوهش‌های کیفی، ارائه عناصر مکمل یا الهام‌بخش در فرایند تحلیل و تفسیر داده‌ها و تدوین چارچوب مفهومی است (فلیک، ۱۳۸۷: ۶۶). همان‌طور که اشاره شد، پدیده مرگ امری چندوجهی است که مستلزم مطالعه علوم و دانش‌هایی از قبیل جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، فلسفه، روانکاوی، اسطوره‌شناسی، الهیات و پزشکی است. بررسی همه‌جوه مرگ از طریق رشته‌ها و الگوهای مختلف در این مقاله ممکن نیست؛ اما به‌لحاظ تاریخی مسئله مرگ و مرگ‌اندیشی در اندیشه قدیم یونان و روم مطرح بوده است. از نظر سقراط رفتار شایسته برای دانشمند و فیلسوف حقیقی نه‌راسیدن از مرگ است و «فیلسوفان راستین در کار چگونه مردن‌اند» (صنعتی، ۱۳۸۴: ۲). سال‌ها قبل از سقراط و در یونان باستان، اپیکور عقیده داشت بالاترین لذت، نبودن درد است و آنچه درد را برطرف می‌کند خردمندی است و خردمندی در این است که فرد خود را از ترس از مرگ برهاند. او بر این باور بود که مردن ارزش آن را ندارد که موجب نگرانی شود. او مرگ را پایان حیات^۱ انسان می‌دانست و معتقد بود در آن وضعیت، تجربه‌ای وجود ندارد تا ما از آن هراس داشته باشیم. «زمانی که هستیم مرگ با ما

طبیعی‌تر تلقی کنند.

لاندمارک^۱ (۲۰۰۶) در پژوهشی مرگ‌پژوهی بین پرستاران سوئد دریافت دیدگاه‌های مذهبی پرستاران مانند اعتقاد به خالق برتر و زندگی پس از مرگ بر دیدگاه آنان نسبت به مرگ و مراقبت از افراد در حال مرگ تأثیر بسیار داشته است. قانع‌راد و کریمی (۱۳۸۵) با نگاه پدیدارشناختی، تجارب ذهنی هشت مصاحبه‌شونده در مشهد درباره مرگ را بررسی کرده‌اند. برمبنای یافته‌ها بارزترین تمایز موجود در مجموعه تصورات از مرگ، متأثر از فهم‌های مذهبی است و خانواده سهمی اساسی در فرایند چنین فهمی دارد. همچنین اعتقاد به خدا و جهان پس از مرگ (معاد)، پذیرش نسبی واقعیت مرگ و ترس ناشی از آن و اندیشه موقت یا دائمی مرگ بخشی از معانی نهفته تجربه ذهنی مرگ را تشکیل می‌دهند.

توان و همکاران (۱۳۹۲) پژوهشی کیفی با نام «مفهوم مرگ از دیدگاه دانشجویان» انجام داده‌اند. بر مبنای نتایج این پژوهش دیدگاه افراد درباره مرگ دیدگاهی مثبت و معنوی و برگرفته از اعتقادات آنان نسبت به معاد است. از دیدگاه آنان، مرگ مرحله‌ای از تکامل زندگی بشر است و توجه و اندیشیدن به مرگ و جهان آخرت، انسان‌ها را از گناهان و خواهش‌های نفسانی دور می‌کند و نقش بسزایی در سازندگی آنان دارد.

سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهشی با رویکرد کیفی با عنوان «نگرش لاهوتی و ناسوتی نسبت به مرگ: مطالعه مرگ‌اندیشی نمونه‌ای از دانشجویان با روش نظریه زمینه‌ای»، به این نتیجه دست یافتند که نگرش لاهوتی و ناسوتی نسبت به هستی یا دین‌باوری و دین‌ناباوری، تلقی متفاوتی نسبت به مرگ و زندگی در دانشجویان ایجاد می‌کند؛ اما هر دو گروه تقریباً به یک میزان به زندگی علاقه‌مندند. این علاقه ممکن است ناشی از اقتضائات سنی گروه مطالعه شده باشد که هنوز در سن جوانی‌اند. هر نوع مرگ‌اندیشی دانشجویان با رویکرد لاهوتی، موجب می‌شود مرگ و زندگی را با توجه به جهان پس از مرگ تفسیر کنند. در حالی که

¹ End of life

¹ Landmark

هستی تصدیق می‌کند و در درجه دوم غیریت مرگ را به وجه سلبی آن - با بیان اینکه مرگ، امری ناشناختنی است و سوژه را به انفعال می‌کشد - بر ما آشکار می‌کند. «مرگ رویدادی است که به آینده متعلق است و از فهم من خارج است و من در این رویداد از سوژگی، منفعل می‌شوم» (Levinas, 1987: 41). انسان‌شناسان نیز از نظر منشأ و مناسک به پدیده مرگ نگرسته‌اند. در این باره، مالینوفسکی مرگ را از منظر آیینی بررسی کرده است. به گمان او مناسک مذهبی «نیرومندترین وسیله یکپارچگی دوباره برای گروهی است که همبستگی اش متزلزل شده و بهترین شیوه ترمیم روحیه تضعیف‌شده گروه به شمار می‌آید» (همیلتون، ۱۳۷۷: ۹۰). این مناسک، برخورد مناسبی با تنش‌ها، اضطراب‌ها و ابهام‌هاست.

رویکرد جامعه‌شناختی، مرگ را از لحاظ جنبه‌های اجتماعی آن بررسی می‌کند. دورکیم در کتاب *صور بنیانی حیات دینی* استدلال می‌کند که دین گروه‌ها را قادر می‌کند تا به دور هم جمع شوند و به صورت نمادین هویت جمعی‌شان را نشان دهند. مطالعات او پایه و اساسی را برای جامعه‌شناسان فراهم کرد تا مقوله مرگ را بررسی کنند. او چنین بیان می‌کند: «وقتی فردی می‌میرد، گروهی که او به آن تعلق دارد در خودش احساس کاستی می‌کند و برای واکنش به این کاستی، به دور خود جمع می‌شود. احساسات جمعی بازسازی می‌شوند که به نوبه خود، انسان‌ها را به این سمت سوق می‌دهد که حال یکدیگر را بپرسند و به دور هم جمع شوند» (Durkheim, 1915: 339). از نظر دورکیم مناسک، احساسات مذهبی را ایجاد، تقویت و تجدید و حس وابستگی به یک قدرت خارجی روحانی و اخلاقی را - که در واقع همان جامعه است - تشدید می‌کند. همین مناسک و ماهیت جمعی گردهمایی‌هاست که این همه شور و شوق برمی‌انگیزد و شرکت‌کنندگان را از اهمیت گروه و جامعه در قالب آیین‌های مذهبی آگاه می‌کند.

در این باره نوربرت الیاس، یکی از متفکران اصلی جریان مرگ‌اندیشی، معتقد است نخستین گام برای فهم اجتماعی مرگ «اسطوره‌زدایی از مرگ» و «آگاهی از این امر است که

نیست و آنگاه که مرگ می‌آید، ما نیستیم» (گاردنر، ۱۳۹۵: ۱۵۱). در دوره اخیر نیز متفکران و فیلسوفان غرب درباره مرگ و مرگ‌اندیشی مطالعه کرده‌اند. در این باره، هایدگر زندگی را با هستی (دازاین) مرتبط می‌کند. به گمان او مرگ رویدادی همیشگی است. مرگ فرد به معنای مرگ هستی نیست؛ بلکه بر معنای پایان موجود (هستنده) دلالت می‌کند. مرگ هر شخص نقطه پایانی برای خود آن شخص است. بشر در مقابل مرگ طفره می‌رود و به آن خصلت دگربودگی می‌دهد؛ یعنی آن را به گونه‌ای ناخوددین می‌فهمد و از آن پرده‌پوشی می‌کند (هایدگر، ۱۳۹۳: ۳۲۸). ترس از مرگ و اضطراب مردن از نگرانی فرد از نیستی نشئت می‌گیرد و رنگ اگزیستانسیالیستی دارد.

لویناس دیگر، فیلسوف آلمانی، با الهام گرفتن از هایدگر معتقد است مرگ رویدادی است که ما به‌طور کلی از فهم محتوای آن عاجزیم. او می‌گوید: «کسی نمی‌داند مرگ چه وقت خواهد آمد. چه چیزی خواهد آمد؟ چه چیزی مرا تهدید می‌کند؟ با نیستی یا با آغازی دوباره؟ نمی‌دانم. در این ناممکنی دانستن بعد، مرگ در هستی لحظه واپسین اقامت می‌کند. من مطلقاً نمی‌توانم به لحظه مرگ نزدیک شوم، مرگ خارج از دسترس است... مرگ تهدیدی است که همچون رازی نزدیک می‌شود، بدون اینکه هستنده قادر به پنداشت آن باشد و زمان که من را از مرگ جدا می‌کند، رفته‌رفته بدون پایان، وقفه واپسین را وارد می‌کند. آگاهی من نمی‌تواند از آن عبور کند؛ چراکه بخش نهایی این مسیر بدون من می‌گذرد و من در پرتاب به سوی آینده به وسیله تکانه‌ای قریب‌الوقوع مضمحل می‌شوم. مرگ تهدید محضی است که از غیریت مطلق به سوی من می‌آید» (Levinas, 1969: 234-235). در نگاه لویناس مرگ مسئله‌مند و رازآمیز است؛ زیرا ما تجربه دست‌اولی از آن نداریم تا آن را مبنای تفکر قرار دهیم. تنها چیزی که درباره مرگ می‌توان گفت این است که مرگ توقف داشتن است و در لحظه مرگ شخص دیگر وجود نخواهد داشت و قادر نخواهد بود به‌طور مستقیم آن را تجربه و درباره آن تأمل کند. او مفهوم مرگ را در غیریت آن بیان می‌کند و در توصیف رویداد مرگ، آن را در درجه اول لحظه‌ای از

شخص دیگر ریشه داشته و اشباع می‌شده است - اکنون مرده است» (الیاس، ۱۳۹۲: ۲۱۲). بدین معنا که یک بخش جدایی‌ناپذیر از خویشتن و تخیل او که خصلت «من‌مایبی» داشته است، از او جدا شده است.

زیگموند باومن از زاویه دیگری به فاصله‌گرفتن مردم امروز از مرگ و احتضار می‌نگرد. به گمان او جامعه مدرن با تبدیل پایان‌نهایی و محتوم زندگی به چندین بیماری و «خطر سلامتی» کوچک «غیرنهایی» و احتمالاً درمان‌پذیر، منکر مرگ می‌شود و آن را برای مدتی طولانی به عقب می‌اندازد. بدین ترتیب، فناپذیری در عمل «ساختارشکنی» می‌شود و نبرد تدافعی بی‌شماری علیه سالخوردگان و مرگ را به صورت یکجا وارد قلب زندگی هر روزه می‌کند. برای مثال مردم به مداوا و درمان و کنترل بیماری‌های مزمن خویش عادت می‌کنند (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۴۹۶/۱). باومن بر فردی شدن مرگ تأکید می‌کند. برای مثال شخصی کردن مراسم تشییع جنازه خود یا بستگان بسیار رواج یافته است. مانند نواختن موسیقی پاپ یا ایراد سخنرانی یا اصرار بر لباس‌های رنگارنگ به جای مراسم سنتی کلیسا (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۵۰۱/۱).

گیدنز نیز مفهوم مرگ را در دوران قدیم و جدید تبیین می‌کند و معتقد است در دوره جدید، بیمارستان برخی از تجربه‌های اساسی زندگی همچون بیماری و مرگ را از دید عموم پنهان می‌کند. این در حالی است که در جوامع قبل از مدرن، بیماری‌های مزمن بخشی از زندگی مردم بود و تماس با مرگ یکی از تجربه‌های عادی آنها قلمداد می‌شد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۲۲۸). گیدنز همانند باومن معتقد است در جامعه جدید مراسم عمومی جدیدی منطبق با نیازهای فردی و شخصی به جای مراسم قدیمی رسمی مذهبی در حال گسترش است (گیدنز و ساتن، ۱۳۹۵: ۴۹۶/۱).

برگر و لوکمان از منظر برساختگی به رابطه دین و مقوله مرگ می‌نگرند. آنان رابطه فرد و جامعه را دوسویه می‌دانند و معتقدند جهان اجتماعی به ظاهر عینی با کنش و تعامل انسانی برساخته می‌شود. انسان‌ها پیوسته جهان اجتماعی را می‌سازند؛ سپس این جهان برای آنها به واقعیتی تبدیل می‌شود که باید به

کل جامعه بشری چیزی جز جماعت میرندگان نیست» (الیاس، ۱۳۹۵: ۲۹). از نظر او مرگ پایان‌دهنده به زندگی نظام‌مند است و بیش از آنکه مسئله‌ای مربوط به درگذشتگان باشد، مسئله‌ای درباره زندگان است؛ افرادی که پس از مرگ خویشان، دوستان و عزیزانشان همچنان ناگزیر به ادامه زندگی‌اند. الیاس مرگ را مسئله زندگان می‌داند: «مرگ مسئله زندگان است، مردگان هیچ مسئله‌ای ندارند» (Elias, 1985: 3). انسان‌ها در تولد، بیماری، جوانی، بلوغ، کهنسالی و مرگ با سایر حیوانات مشترک‌اند؛ اما تنها موجوداتی هستند که از مرگشان آگاهی دارند. «به‌واقع نه خود مرگ، بلکه آگاهی از مرگ است که برای آدمیان مسئله‌ساز است» (الیاس، ۱۳۹۵: ۳۱). الیاس معتقد است آیینی کردن مرگ تلاشی برای کاستن از دردهای مرگ است. «هاله سنتی رمز و رازی که گرد مرگ را گرفته، توأم با تتمه حرکات رازآلود و ماوراءالطبیعی کمتر اجازه می‌دهد که به مرگ به چشم مسئله‌ای انسانی بنگریم که آدمیان می‌باید به یاری هم و برای هم حلش کنند» (الیاس، ۱۳۹۵: ۵۳). او تأکید می‌کند که در فرایند صنعتی شدن جامعه، شاهد گسترش موجودی مستقل و خودآیین و متعاقب آن معنای فردی از زندگی هستیم. «در جوامع توسعه‌یافته‌تر - که فردیت در آنها به حد افراط رسیده - این احساس در همگان پدید آمده است که هرکس برای خودش هستی و حیاتی مستقل از دیگر آدمیان و از کل جهان برون دارد؛ بر اثر غلبه این احساس، رفته‌رفته این تصور سر بر می‌آورد که هرکس باید خودش به تنهایی معنایی برای هستی خویش دست و پا بزند» (الیاس، ۱۳۹۵: ۸۰). به گمان الیاس هرچند مرگ امری زیستی است، نمی‌توان شناخت آن را به رویکرد زیست‌شناختی محدود کرد؛ بلکه باید آن را به صورت پیکربند^۱ مطالعه کرد. او رابطه بین داغ‌دیده و متوفی را امری تنها زیستی نمی‌داند؛ زیرا رابطه احساسی و عاطفی بین فرد زنده‌مانده و فوت‌شده با مقولات زیستی تبیین‌شدنی نیست. «مرگ فرد دیگر به معنای ازدست‌دادن بخشی از خود فرد علاقه‌مند به متوفی است. این بدان معنی است که یکی از ظرفیت‌ها، در پیکربندی ظرفیت‌های ارضاشده و ارضانش‌ده فرد - که در

¹ configuration

۱۳۹۰: ۱۸۷). در انتخاب مشارکت‌کنندگان از افراد ناهمگن (جنسیت، سن، دین‌داری، تحصیلات، شغل و...) در امر مصاحبه استفاده شد تا حداکثر تنوع ایجاد شود.

در پژوهش حاضر از روش نظریه‌زمینه‌ای^۲ برای تحلیل داده‌ها استفاده شده است. گلاسر و استراوس^۳ (۱۹۶۷) معتقدند نظریه‌زمینه‌ای روشی استقرایی است که از داده‌هایی نظریه تولید می‌کند که به‌طور منظم از پژوهش اجتماعی به دست می‌آیند. ساختار اصلی تحلیل داده‌ها در نظریه‌زمینه‌ای بر مبنای سه شیوه کدگذاری است: ۱. کدگذاری باز؛ ۲. کدگذاری محوری؛ ۳. کدگذاری انتخابی (استراوس و کوربین، ۱۳۹۰: ۵۸)؛ پس از ثبت مصاحبه‌ها، کار پیاده‌کردن و صورت‌بندی آنها در قالب مجموعه‌ای از گزاره‌ها و عبارات انجام شده است؛ سپس عملیات فرایند کدگذاری از قبیل مفهوم‌سازی، فروگاهی، مقوله‌پردازی و ربط‌دهی در گزاره‌ها اعمال شده است. بدین معنا که نخست از طریق عبارات مشابه مجموعه‌ای از مفاهیم در قالب یک مقوله فروکاسته شد؛ سپس مقولات مشابه و همخوان در قالب یک مقوله عمده و درنهایت مقولات عمده در قالب یک مقوله محوری یا هسته‌ای صورت‌بندی شدند. کدگذاری و تحلیل داده‌ها به‌صورت دستی انجام شده است که با ماهیت تفسیری و کیفی پژوهش انطباق بیشتری دارد. درباره قابلیت اعتماد پژوهش در بخش اعتبارپذیری^۴ از روش‌های چندگانه نظیر روش اسنادی، مصاحبه‌های فردی و گروهی و پژوهش‌های مشابه کمک گرفته شد. درباره قابلیت اطمینان^۵ نیز متن مصاحبه پس از پیاده‌شدن، مقوله‌بندی شد و در مقوله‌بندی داده‌ها، از استادان و کارشناسان استفاده شد.

یافته‌های پژوهش

با توجه به مصاحبه‌های انجام‌شده سه سؤال بنیادین زیر مطرح شد: ۱. آیا مردم به روز معاد باور دارند؟ ۲. مردم چه تصویری از مرگ دارند؟ ۳. دلایل

آن واکنش نشان دهند (بر، ۱۳۹۴: ۲۶۷). به گمان او کارکرد دین در جهت معقول‌سازی زندگی اجتماعی است (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۱۴۰). دین، پدیده‌ها و تجارب حاشیه‌ای مانند مرگ را که خارج از تجربه روزمره آدمی‌اند، مشروع می‌داند و توجیه می‌کند (همیلتون، ۱۳۷۷: ۲۷۳). دین قلمروی نمادین دارد. اثبات حقانیت یا توجیه مرگ، یکی از نتایج مهم قلمروهای نمادین است. منظور از نماد چیزی است که می‌تواند معنا را به ورای «اینجا و اکنون» منتقل کند (بر، ۱۳۹۴: ۲۶۷). دین فرد را قادر می‌کند که پس از مرگ نزدیکانش با پیش‌بینی مرگ خویش، با وحشت کمتری به زیستن در جامعه ادامه دهد و در انجام دادن امور معمولی روزمره خود دچار مشکل نشود (برگر و لوکمان، ۱۳۷۵: ۱۴۰). این مقاله هرچند بر پژوهش استقرایی مبتنی است، به‌لحاظ نظری، براساس سه‌سویه‌سازی نظری^۱ است و در آن برای تبیین یافته‌ها در درجه نخست از دیدگاه متفکران جامعه‌شناختی از قبیل نوربرت الیاس و برگر و لوکمان و در درجه دوم از سایر مرگ‌پژوهان مانند هایدگر و لویناس استفاده شده است.

روش‌شناسی پژوهش

روش انجام این پژوهش، کیفی است. پیچیدگی و چندوجهی بودن پدیده مطالعه‌شده و زمینه‌مند بودن از نظر فرهنگی از یک سو و سازگاری ماهیت موضوع و انطباق روش با اهداف و سؤالات پژوهش از سوی دیگر، امکان درپیش‌گرفتن رهیافت کیفی و نظریه‌زمینه‌ای را فراهم کرد. در این مقاله از مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته بین شهروندان ۱۸ سال به بالای استان گیلان استفاده شده است. حجم نمونه نیز حدود ۵۰ نفر بوده است و افراد مدنظر به روش نمونه‌گیری هدفمند و نظری مطالعه شدند. برای تعیین تعداد افراد مصاحبه‌شونده از منطق اشباع نظری در نمونه‌گیری نظری استفاده شد. در این نوع نمونه‌گیری، اشباع داده‌ها وقتی به دست می‌آید که پژوهشگر احساس کند داده‌های جدید، اطلاعات جدیدی به پژوهش نمی‌افزایند (استراوس و کوربین،

² Grounded Theory

³ Glaser & Strauss

⁴ Credibility

⁵ Depenability

¹ Theoretical triangulation

مرگ‌هراسی چیست؟

و نحوه‌ هراس آنها از این پدیده پیچیده واکاوی شده است.

باور به معاد

یکی از اصول دین‌داری در اسلام معادباوری است. یکی از پرسش‌های پژوهش این بود که آیا مردم به روز معاد باور دارند؟ بیشتر مصاحبه‌شوندگان به معاد باور داشتند؛ اما به دو گروه متفاوت تقسیم شدند: گروهی ندانم‌گرا و گروهی معادباور بودند. معادباورها نیز به دو دسته تقسیم شدند: برخی روایت دینی و گروهی روایت غیردینی از مرگ داشتند.

مصاحبه‌شونده شماره ۴: زن، ۲۸ساله، دیپلم، خانه‌دار:

خود را فردی مذهبی می‌دانم و واجبات دینی (نماز، روزه، حجاب و...) را انجام می‌دهم. به معاد و وعده‌های خداوند و زندگی ابدی و اینکه دنیای واقعی آنجاست و این دنیا زودگذر است، اعتقاد دارم.

مصاحبه‌شونده شماره ۳۴: زن، ۲۵ساله، کارشناسی، شغل آزاد:

کمی مذهبی‌ام. به مذهب اخلاق معتقدم. زندگی معنادار است. امید و آرزوها و کسانی که دوستشان داریم به زندگی معنا می‌دهند و پایبندی به اخلاقیات مهم‌ترین اصل معناداری زندگی به شمار می‌رود. مرگ پایان زندگی نیست. تصورم از مرگ مانند استراحت شب بعد از یک روز کاری پرمشغله است.

ندانم‌گراها نیز به دو وجه رازآلودی و ناشناس‌بودن معاد اشاره کردند.

مصاحبه‌شونده شماره ۲۴: مرد، ۳۰ساله، کارشناسی، دارای بنگاه ماشین:

اعتقاد مذهبی زیادی ندارم. زندگی یعنی تفریح و گردش. تا زمانی که پول دارم زندگی معنا دارد. اگر پول نباشد چیزی معنی ندارد. آدم تو این دنیا پول هم نداشته باشه مرده متحرکی بیش نیست. هنوز نمردم و خبر ندارم که مرگ پایان زندگی است یا خیر؟ به مرگ فکر نمی‌کنم اصولاً؛ چون اگر فکر کنم می‌ترسم. خدا وجود دارد، اگر بترسم از خدا می‌ترسم.

برای بررسی میزان فهم افراد از مرگ، تصویر آنها از مرگ

سؤال دوم: مردم چه تصویری از مرگ دارند؟

بررسی تصویری که مردم از مرگ دارند، ناگزیر مسئله تجربه‌ناپذیر بودن مرگ را به ذهن متبادر می‌کند. تنها مردگان توانایی این را دارند که خاطرات و اتفاقاتی را نقل کنند که پس از مرگ روی داده است؛ اما نمی‌توان با آنان صحبت کرد. انسان‌ها در بیشتر اوقات مرگ را برای خودشان متصور نمی‌شوند و آن را برای همسایه می‌دانند. در مصاحبه‌های انجام‌شده درباره‌ تصویر مردم از مرگ، برخی مصاحبه‌شوندگان به نکاتی اشاره کرده‌اند که مهم‌ترین آنها زندگی دوباره و امری محتوم است.

مصاحبه‌شونده شماره ۴۰: مرد، ۴۴ساله، دیپلم، شغل آزاد:

کمی مذهبی‌ام. زندگی یک داستان است که ما آغازگر آن نیستیم؛ اما انتهایش را خودمان می‌نویسیم. صداقت و انجام وظایف به زندگی معنا می‌دهد. مرگ را پایانی برای شروع دوباره مانند نقطه سر خط می‌دانم.

مصاحبه‌شونده شماره ۳۸: زن، ۲۶ساله، دانشجوی:

زیاد مذهبی‌ام. زندگی مانند باغچه‌ای است که کاشته می‌شود. هرچقدر به آن عشق بورزی، زیباتر خواهد بود. زندگی معنادار است؛ به شرطی که حول محور خود نچرخد. تصورم از مرگ تولد کودکی است که از یک دنیای تاریک به یک دنیای روشن می‌رسد.

مصاحبه‌شونده شماره ۳۳: مرد، ۲۸ساله، کارشناسی ارشد، شغل آزاد:

بله مذهبی و اسلامی‌ام. زندگی معنادار است. هم مسائل مادی (شرایط مالی و کاری) و هم مسائل معنوی (عبادت و ازدواج) به آن معنا می‌دهد. تصورم از مرگ مانند شتری است که بر در هر خانه‌ای می‌خوابد؛ البته آدمی باید با امید زندگی کند. کمی از مرگ می‌ترسم و مرگ را پایان زندگی دنیوی می‌دانم و در روز ۲ تا ۳ بار به مرگ فکر می‌کنم.

جدول ۱- تصویر از مرگ

ردیف	مفاهیم	عبارات
۱	زندگی دوباره	مرگ پایان زندگی نیست؛ بلکه پایانی برای شروع دوباره است. مثل نقطه سر خط. مرگ مرحله دیگری از زندگی است. مانند زندگی نه‌ماهه جنین در رحم مادر.
۲	رسیدن به خدا	مرگ تنها پلی است که به‌طور مستقیم از طریق آن می‌توان به خدا رسید.
۳	مرموز	سیاه نیست؛ اما تصویری مبهم است. آن هم به‌طور مطلق به‌دلیل اعمال خودم هست که به درستی‌شان مطمئن نیستم.
۴	نیستی و فنا	هیچ تصویر خاصی ندارم و معتقدم تا چیزی را تجربه نکنم نمی‌توانم درباره‌اش صحبت کنم. اولین چیزی که درباره مرگ به ذهنم می‌آید، مفهوم نیستی است. اینکه همه‌چیز تمام می‌شود و به پایان می‌رسد.
۵	آرامش‌دهنده	مرگ یک شخص برای اطرافیانش خیلی عذاب‌آور است؛ اما فردی که می‌میرد آرامش بیشتری دارد. مرگ برای من مانند استراحت شب بعد از یک روز کاری پرمشغله است.
۶	گذرگاه	زندگی محل عبور است و مرگ پلی است از این دنیا به دنیای دیگر. با اعمال خوب مرگ پلی می‌شود برای رفتن به بهشت و برعکس.
۷	حتمی بودن طبیعی بودن	مرگ حقه، شتری است که در خانه همه می‌خواهد. طبیعی است و برای همه اتفاق می‌افتد.

جدول ۲- مقولات عمده تصویر مردم از مرگ

ردیف	مقوله محوری	مؤلفه
۱	آخرت‌اندیش	زندگی دوباره، رسیدن به خدا، آرامش‌دهنده، گذرگاه
۲	ابهام‌اندیش	مرموز
۳	فنا‌اندیش	نیستی و فنا
۴	انطباق‌اندیش	طبیعی بودن، حتمی بودن

مقوله محوری فنا‌اندیش: برخی مخاطبان نیز تخیل سکولار دارند. این دسته از افراد نگاه مادی‌گرایانه به جهان دارند و تصویرشان از مرگ، نیستی و پایان یافتن همه داستان زندگی است. آنها برخلاف دین‌داران مرگ را تولدی دوباره و انتقال به سرایی دیگر نمی‌دانند و فهم آنها از زمان، حلقوی و بازگشتی نیست؛ بلکه خطی و غیرقدسی است. این روایت در یک مصاحبه چنین بازنمایی شده است: به نظرم با مرگ همه‌چیز تمام می‌شود و به پایان می‌رسد.

مقوله محوری انطباق‌اندیش: این گروه از افراد مرگ را امری محتوم و اجتناب‌ناپذیر می‌دانند و خود را با پدیده مرگ منطبق می‌کنند. این افراد مرگ را با استعاره‌ها و نمادهای خاصی از قبیل «پل» و «شتری که در خانه هرکسی می‌خواهد»، این‌همانی کرده‌اند. هدف از مرحله کدگذاری گزینشی، یافتن هسته مرکزی و

مقوله محوری آخرت‌اندیش: همان‌طور که در جدول ۳ نشان داده شده است، مصاحبه‌شوندگانی که از گفتمان دینی برخوردارند بیشتر تخیل آخرت‌باوری دارند. آنها روایت قدسی از مرگ و هستی دارند. روایت آنها از مرگ در بستر زمان شکل گرفته است. آنها از استعاره سفر برای تبیین آخرت استفاده کردند که فرد از سرایی به سرای دیگر کوچ می‌کند. بدین ترتیب آن را با نمادهایی از قبیل زندگی دوباره، سفر و تولد دوباره با مرگ این‌همانی کرده‌اند.

مقوله محوری ابهام‌اندیش: برخی مصاحبه‌شوندگان روایت ابهام‌اندیش دارند. این گروه از افراد به وجه رازآمیز بودن و ناآشکاری مرگ اشاره دارند و معتقدند تجربه نکردن مرگ موجب پیچیدگی آن شده است. این امر تداعی‌کننده دیدگاه اپیکور است مبنی بر اینکه: زمانی که هستیم مرگ با ما نیست و آنگاه که مرگ می‌آید، ما نیستیم.

مصاحبه‌شونده شماره ۱۵: زن، ۲۸ ساله،**کارشناسی ارشد:**

بله مذهبی‌ام. گاهی به مرگ فکر می‌کنم. از مرگ بسیار می‌ترسم. دورشدن از عزیزان و حساب‌رسی در جهان آخرت سبب ترسم از مرگ شده است.

مصاحبه‌شونده شماره ۴۸: مرد، ۶۴ ساله، دیپلم، شغل**آزاد:**

در حد متوسط مذهبی‌ام. از مرگ نمی‌ترسم؛ اما چیزی که آدمی را به ترس وادار می‌کند بخشیده‌نشدن گناهان است.

مصاحبه‌شونده شماره ۸: زن، ۲۸ ساله، کارشناسی، شغل**آزاد:**

فردی مذهبی نیستم. بهترین مذهب، انسانیت است. هرکس اصول انسانی را رعایت کند، قطعاً انسانی شریف خواهد بود. به نظرم عشق، امید به زندگی و داشتن افرادی که دوست دارند، به زندگی معنا می‌بخشد. به‌نظرم مرگ اصلاً وحشتناک نیست. کسی که درست زندگی کند هراسی از مرگ نخواهد داشت.

ایجاد شبکه‌ای از مقولات عمده درباره تصویر از مرگ است که نوعی نظم نظری پذیرفتنی بر آن حاکم باشد. با مطالعه درباره مرگ می‌توان دریافت که مفهوم مرکزی تصویر از مرگ و مردن، «مرگ‌هراسی» است. مرگ به راز بزرگی بین سوژه‌های پژوهش تبدیل شده است.

سؤال سوم: دلایل مرگ‌هراسی در چیست؟

ترس واکنش انطباقی بشر هنگام رویارویی با خطر است. ترس از مرگ در بسیاری مواقع، نوعی واکنش نسبت به اعتقاداتی است که افراد به زندگی پس از مرگ دارند؛ بنابراین، در بررسی دلایل مرگ‌هراسی بحث از جاودانگی و نامیرایی الزامی می‌نماید. بدیهی است که گذر عمر قطعی است و مرگ دیر یا زود به سراغ همه انسان‌ها می‌آید. در این میان غیرمنتظره‌بودن و پیش‌بینی‌ناپذیربودن آن هم ممکن است دلیلی برای مرگ‌هراسی باشد. در مصاحبه‌های انجام‌شده درباره «دلایل مرگ‌هراسی» برخی مصاحبه‌شوندگان به نکاتی اشاره کرده‌اند که مهم‌ترین آنها جدایی از این دنیا و حساب‌رسی اعمال است.

جدول ۳- سنخ‌شناسی مرگ‌هراسی و دلایل آن

ردیف	مفاهیم	عبارات
۱	مرگ زود هنگام	از چه وقتی مردن و چگونه مردن می‌ترسم. از اینکه قبل از رسیدن به آرزوهایم زمان مرگم فرا برسد.
۲	تنهایی	گاهی اوقات به شدت از مرگ می‌ترسم. فکر می‌کنم مهم‌ترین دلیل آن جدایی از خانواده و داغ‌دارشدن عزیزانم است.
۳	حساب‌رسی اعمال	از مرگ می‌ترسم؛ چون از گناه پاک نیستم. اعتقادات می‌تونه مرگ را ترسناک‌تر کنه. مثل اعتقاد به شب اول قبر و اعتقاد به سؤال و جواب کردن. خیلی از مرگ می‌ترسم؛ چون پس از مرگ دنیای دیگه‌ای وجود داره که اعمال انسان در آن سنجیده می‌شه.
۴	مرموزبودن مرگ	از مرگ می‌ترسم؛ چون نمی‌دونم بعد از مرگ دقیقاً چه اتفاقاتی به سرم می‌آید و چه چیزهایی انتظارم رو می‌کشه. با اینکه می‌دونم مرگ پایان زندگی نیست، باز هم از آن می‌ترسم و دلیل آن را هم به‌طور دقیق نمی‌دونم.
۵	ایمان به خدا	به نظرم نباید از مرگ ترسید؛ چون نیستی و فنا وحشت‌انگیز است. با لبی خندان به‌آغوش مرگ می‌روم؛ چون معتقدم خدای مهربانم برای من جایگاه امنی در نظر گرفته است و من به خدایم ایمان دارم.
۶	طبیعی‌بودن مرگ	از مرگ نمی‌ترسم؛ چون مرگ جزء جدایی‌ناپذیر از زندگی است. از مرگ نمی‌ترسم؛ چون یک سفر طبیعی و یک زندگی جدیده.
۷	کنار آمدن با مرگ	کسی که درست زندگی کند هراسی از مرگ نخواهد داشت. بیش از اینکه از مرگ فرار کنم نسبت به آن کنج‌کاووم. تجربه مرگ تجربه جالبیه. بیشتر مواقع به مرگ فکر می‌کنم؛ اما از آن نمی‌ترسم؛ چون چند بار تا نزدیکی مرگ رفته‌ام.

دومین مرحله در جهت «رویش نظریه» هستند. در جدول ۴ این مقولات عمده و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آنها آمده است:

پس از انجام کدگذاری باز، در مرحله کدگذاری محوری، مفاهیم مشابه و هم‌جنس از نظر معنایی در قالب مقولات عمده طبقه‌بندی شدند. این مقولات، سطح بالاتری از انتزاع دارند و

جدول ۴- مقولات عمده دلایل مرگ‌هراسی

ردیف	مقوله محوری	مؤلفه
۱	انطباق‌نگر (سازشی)	طبیعی بودن مرگ، نبود هراس از مرگ به دلیل ایمان به خدا، کنار آمدن با مرگ.
۲	دلایل جدایی	مرگ زود هنگام، داغ‌دار شدن عزیزان، تنهایی.
۳	دلایل ابهام‌انگیز بودن	مرموز بودن، آگاهی نداشتن از جایگاه خود در آن دنیا، ندانستن اتفاقات پس از مرگ.
۴	دلایل پیامدی	حساب‌رسی اعمال، اندک بودن اعمال نیک، نداشتن آمادگی لازم، وجود گناهان، اعتقاد به سرای آخرت و عذاب اخروی.

که خصلت مادی، جسمانی و گسست از جهان موجود دارد - مرگ‌هراسی دارند.

مقوله محوری ابهام و نشناختن: افراد به دلایل گوناگونی از مرگ واهمه دارند و همیشه دچار نوعی دغدغه فکری‌اند و ترس و اضطراب ناشی از مرگ، زندگی آنها را مختل می‌کند. اینکه چه زمانی مرگ فرامی‌رسد و در هنگام جان‌دادن (جدا شدن روح از بدن) چه بر سر انسان می‌آید، آنها را می‌ترساند؛ در واقع، نداشتن آگاهی از جایگاه خود در آن دنیا و ناشناخته و مبهم بودن مرگ و اینکه چه اتفاقاتی انتظار انسان را می‌کشد، موجب هراس آنها از مرگ می‌شود؛ چون مرگ پدیده‌ای است که هیچ‌کس آن را تجربه نکرده است. به همین دلیل برای آنها ناشناخته و دردناک می‌نماید.

مفهوم مرکزی دلایل مرگ‌هراسی

هدف از مرحله کدگذاری گزینشی، یافتن هسته مرکزی و پس از آن ایجاد شبکه‌ای از مقولات عمده درباره دلایل مرگ‌هراسی است که نوعی نظم نظری پذیرفتنی بر آن حاکم باشد. با مطالعه درباره دلایل متعدد می‌توان دریافت که مفهوم مرکزی دلایل مرگ‌هراسی در این پژوهش مفهوم «نیستی و ناشناختنی بودن مرگ» است. همه دلایل را می‌توان در زیر این مفهوم مرکزی قرار داد. دلایل پیامدی از قبیل حساب‌رسی اعمال، اندک بودن اعمال نیک، نداشتن آمادگی لازم، وجود

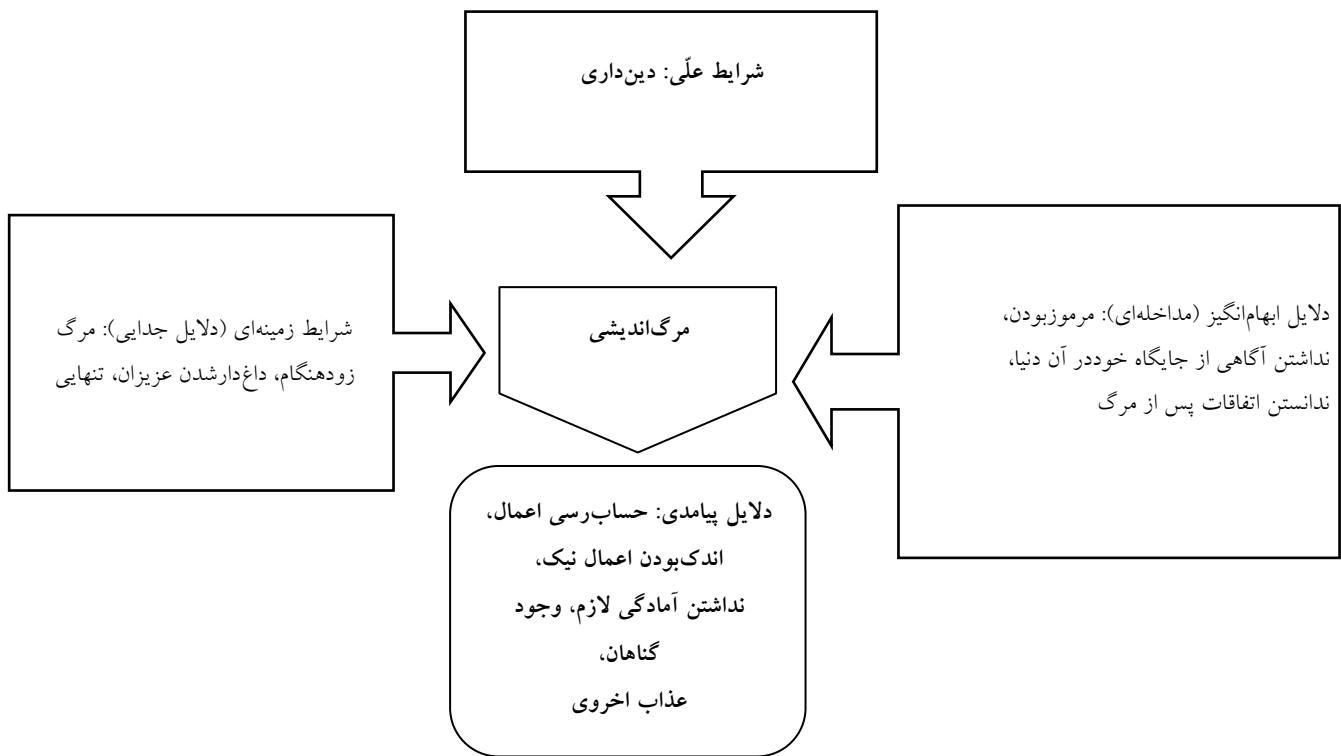
مقوله محوری انطباق‌نگر: این گروه از افراد با چشم‌انداز سازشی به مرگ می‌نگرند. آنها با استعاره «مرگ شتری است که در خانه همه می‌خوابد» سعی می‌کنند با آن کنار بیایند. این دیدگاه بیانگر این واقعیت است که مرگ پدیده‌ای است که نمی‌توان از آن فرار کرد و برای همه موجودات زنده (کودک، جوان، ثروتمند، فقیر و...) رخ می‌دهد. مرگ حقیقتی انکارناپذیر و بخشی از قانون طبیعی خلقت و امری اجتناب‌ناپذیر است.

مقوله محوری پیامدی: این گروه، مصاحبه‌شوندگانی هستند که بیشتر آخرت‌باورند. مرگ به معنای پایان زندگی و نیستی آدمی نیست؛ بلکه تولدی دوباره و زندگی جدید در سرای دیگر است. این دسته از افراد با توجه به گفتمان دینی معتقدند مرگ تنها پلی است که انسان را از جهانی به جهان دیگر منتقل می‌کند. خدا باوران بر اساس اعتقاد به سرای آخرت و قائل بودن به جاودانگی انسان کارنامه اعمال خود را محاسبه می‌کنند و نوعی دلواپسی دینی دارند. آنها به دلیل اعمال اندک صالح و حساب‌رسی آخرت بیمناک‌اند. آنها نه از مرگ، بلکه از پس از مرگ بابت پاسخگویی به اعمال خویش می‌ترسند.

مقوله محوری جدایی: برخی به دلیل انفصال و جدایی از این دنیا ناخرسندند. این دسته از افراد نه به دلیل ترس از مجازات اخروی بلکه بیشتر به دلایل مرگ زودرس، داغ‌دار شدن عزیزان، جدایی از خانواده و نرسیدن به آرزوها -

نگرانی آنها بیشتر به دلیل حضور نداشتن است. دلایل ابهام‌انگیز بودن شامل ندانستن علت ترس از مرگ، نداشتن آگاهی از جایگاه خود در آن دنیا و ندانستن اتفاقات پس از مرگ است.

گناهان، اعتقاد به سرای آخرت و جاودانگی و عذاب اخروی هستند. دلایل جدایی و گسست از این دنیا مانند مرگ زود هنگام، داغ‌دار شدن عزیزان و جدایی از خانواده‌اند. دغدغه این افراد بیشتر جنبه وجودی یا اگزیستانسیالیستی دارد.



نمودار ۱- الگوی نظری دلایل مرگ‌هراسی

معادباوری (فناناباور) دارند؛ به عبارت دیگر، برخی از آنها خوانش دینی از مرگ دارند و آن را زندگی دوباره، رسیدن به خدا، آرامش‌دهنده، انتقال به سرای دیگر و پایان‌یافتن دغدغه‌ها تلقی می‌کنند. این دسته از افراد روایت قدسی از مرگ دارند. بدین معنا که مرگ پایان زندگی نیست و همه چیز از نو خلق می‌شود. آنها روایت جابه‌جایی و گذرگاه از مرگ دارند؛ یعنی پدیده و مفهوم انتزاعی مرگ را با گذرگاه، عینی‌سازی و تجسم‌بخشی کرده‌اند. درک و تصویر آنها از زمان، حلقوی و بازگشتی است. به گمان آنها مرگ مشیتی الهی است که به عدالت الهی گره خورده است. آنها تصویری

ذکر این نکته ضروری است که با توجه به نوع معرفت‌شناسی حاکم بر پژوهش‌های کیفی و وجود نداشتن قدرت تعمیم‌پذیری، توضیح روابط بین مقوله‌های پژوهش به شکل علت و معلولی مانند پژوهش‌های اثبات‌گرا یا کمی نیست؛ بلکه الگوی مذکور تنها دریافتی نظری است و خصلت قطعی یا تعمیمی ندارد.

نتیجه

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند جامعه بررسی شده به چهار مقوله تقسیم می‌شود. بیشتر مصاحبه‌شوندگان روایت

به چند نوع مقوله‌بندی کرد. برخی مصاحبه‌شوندگان در گونه‌ سازگار با مرگ قرار می‌گیرند و از مرگ ابایی ندارند. آنها به دو دسته دینی و اخلاقی تقسیم می‌شوند. ایمان به خدا و زندگی اخلاقی سبب شده است آنها بیش از دیگران با مرگ کنار بیایند. آنها انسان‌هایی اخلاق‌محور و ایمان‌محورند. هراس کمتر از مرگ بین دین‌داران تأییدکننده دیدگاه پیتر برگر است. به گمان او دین قلمرو نمادین دارد و فرد را قادر می‌کند که پس از مرگ نزدیکانش با پیش‌بینی مرگ خویش، با وحشت کمتری به زیستن در جامعه ادامه دهد و در انجام دادن امور معمولی روزمره خود دچار مشکل نشود. همچنین وضعیت حتمی بودن مرگ سبب شده است بسیاری با این پدیده اجتناب‌ناپذیر سازگاری داشته باشند. این امر تداعی‌کننده دیدگاه لویناس^۱ (۱۹۸۷) است. به گمان او «مرگ رویدادی است که به آینده متعلق است و از فهم من خارج است و من در این رویداد از سوژگی، منفعل هستم». به گمان نوربرت الیاس نیز این دسته از افراد از مرگ اسطوره‌زدایی کرده‌اند و آگاهی از این امر که کل جامعه بشری چیزی جز جماعت میرندگان نیست، موجب نداشتن هراس از مرگ شده است. برخی دین‌داران از مرگ هراس دارند. آنها دلایل هراس خود را از مرگ حساب‌رسی اعمال، نداشتن آمادگی لازم و وجود گناهان تلقی می‌کنند؛ بنابراین، به دلایل پیامدی از مرگ هراس دارند. آنها از زاویه مصلحت‌اندیشانه و به دلیل اتفاقات پس از مرگ، از مردن هراس دارند. برخی نیز در گروه جدایی‌محور جای می‌گیرند و دلایل هراس خود از مرگ را انفصال و جدایی از این دنیا از قبیل داغ‌دارشدن عزیزان، جدایی از خانواده و نرسیدن به آرزوها محسوب می‌کنند. به باور هایدگر (۱۳۹۳) ترس این دسته از افراد درباره مرگ و اضطراب مردن، در نگرانی فرد از نیستی ریشه دارد و رنگ اگزستانسالیستی دارد. علاوه بر این، الیاس تأکید می‌کند رابطه بین داغ‌دیده و متوفی تنها امری زیستی نیست؛ زیرا با مرگ فرد بخشی جدایی‌ناپذیر از خویشتن و تخیل بین فرد

مطلوب از مرگ دارند و آن را پایان رنج‌ها و دغدغه‌ها و رسیدن به آرامش مطلوب تلقی می‌کنند. این تصویر مثبت از مرگ ناشی از روایت دینی است که مصاحبه‌شوندگان از متون دینی الهام گرفته‌اند. برخی دیگر از آنها که خوانش آخرت‌اندیش دارند از موضع اخلاقی به مرگ نگاه می‌کنند و با پدیده مرگ کنار آمده‌اند و نسبت به آن دلواپسی ندارند. گروه اندکی نیز در گروه فنااندیش جای می‌گیرند. این افراد نگاه نیست‌انگاری و سکولاریستی به مرگ دارند. فهم و تصویر آنها از زندگی و زمان، خطی است که با مرگ پایان می‌پذیرد. درک آنها از زمان، زمان شکسته، تمام‌شده و آمیخته با مرگ است. برای برخی نیز پدیده مرگ بی‌شکل و مبهم است. این گروه از مصاحبه‌شوندگان به دلیل نداشتن تجربه از مرگ تصویر روشنی از آن ندارند و از زاویه برزخی به مرگ می‌نگرند؛ چون نگاه آنها نه قدسی و نه سکولار است. آنها روایت ندانم‌گرا از مرگ دارند. این امر تداعی‌کننده دیدگاه هایدگر (۱۳۹۳) است. او در هستی و زمان بر ناشناخته‌بودن و وجه سلبی مرگ تأکید دارد. به گمان هایدگر مرگ امکانی برای فعلیت‌یافتن و محقق‌شدن به دازاین (هستی) می‌دهد. برخی مصاحبه‌شوندگان در گروه انطباق‌اندیش قرار می‌گیرند. آنها مرگ را امری طبیعی و قطعی قلمداد می‌کنند و آن را با استعاره‌ها و گزاره‌های طبیعی و دینی روایت می‌کنند؛ استعاره‌هایی از قبیل شتری که در خانه همه می‌خوابد یا مرگ حق است. به گمان آنها مرگ یا مشیتی الهی است که به عدالت الهی گره خورده است یا امری محتوم است که گریزی از آن نیست. این افراد با این پدیده پیچیده کنار می‌آیند. این گروه از مصاحبه‌شوندگان هم در دسته دین‌داران و اخلاقیان جای می‌گیرند.

عنصر مشترک در همه گونه‌های مرگ‌اندیشی این است که مرگ محتوم است و انسان به منزله موجودی ناظر، به آن نزدیک می‌شود؛ یعنی انسان، ناظر متحرک در نظر گرفته شده و گذر زمان در قالب حرکت مفهوم‌سازی شده است.

درباره دلایل مرگ‌هراسی نیز مصاحبه‌شوندگان را می‌توان

^۱ Levinas

توان، ب.؛ جهانی، ف. و حکمت پور، د. (۱۳۹۲). «مفهوم مرگ از دیدگاه دانشگاه‌دانشگاهیان: یک مطالعه کیفی»، *مجله تحقیقات کیفی در علوم سلامت*، س ۲، ش ۴، ص ۳۸۵-۳۶۵.

رستگارخالد، الف. و محمدی، م. (۱۳۹۴). «تغییرات فرهنگی و آفت باروری در ایران (بر پایه تحلیل ثانوی داده‌های پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان»، *جامعه‌شناسی کاربردی*، س ۲۶، ش ۲، ص ۱۸۰-۱۵۹.

زمانی مقدم، م. و اکبری، ی. (۱۳۹۴). «مطالعه اجتماعی نگرش نسبت به مرگ دیگری و مناسک تدفین»، در *مجموعه مقالات همایش ملی مردم‌شناسی مرگ و زندگی*، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ص ۱۶۳-۱۴۹.

سراج‌زاده، ح.؛ فراست‌خواه، م. و زمانی مقدم، م. (۱۳۹۴). «نگرش لاهوتی و ناسوتی نسبت به مرگ: مطالعه مرگ‌اندیشی نمونه‌ای از دانشجویان با روش نظریه زمینه‌ای»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ش ۴۰، ص ۱۷۶-۱۵۱.

صنعتی، م. (۱۳۸۴). «درآمدی به مرگ در اندیشه غرب»، *مجله ارغنون*، ش ۲۷ و ۲۶، ص ۶۴-۱.

فلیک، الف. (۱۳۸۷). *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه: هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

قانع‌راد، م. و کریمی، م. (۱۳۸۵). «نمایش‌نامه‌های فرهنگی مرگ و مردن»، *مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ش ۵، ص ۷۴-۵۱.

قایمی، م. و واعظی، الف. (۱۳۹۳). «حقیقت مرگ، مرگ‌اندیشی، معنای زندگی»، *فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت*، س ۶، ش ۲۰، ص ۱۸۳-۱۵۵.

کوبلر-راس، الف. (۱۳۷۶). *آشتی با مرگ*، تهران: اوحدی، گارد، ی. (۱۳۹۵). *دنیای سوفی*، ترجمه: مهدی سمسار،

زنده‌مانده و فوت‌شده - که خصلت «من-مایی» داشته است - از او جدا شده است. گروهی هم در گروه نداشتن شناخت یا ندانم‌گرا قرار دارند. مرموزبودن مرگ، نداشتن آگاهی از جایگاه خود در آن دنیا و ندانستن اتفاقاتی که ممکن است رخ دهد، از جمله دل‌مشغولی‌های این گروه از افراد است. هراس اینگونه افراد از مرگ تداعی‌کننده دیدگاه لویناس (1969) است. به باور او، مرگ مسئله‌مند و رازآمیز است؛ زیرا ما تجربه دست‌اولی از آن نداریم تا آن را مبنای تفکر قرار دهیم. یافته‌های این پژوهش با نتایج پژوهش سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) هم‌پوشانی دارد. به گمان آنها، مرگ‌اندیشی دانشجویان با رویکرد لاهوتی به جهان پس از مرگ، موجب شده است مرگ و زندگی را با توجه به جهان پس از مرگ تفسیر کنند. در حالی که دانشجویان با رویکرد ناسوتی - که به جهان پس از مرگ اعتقادی ندارند - مرگ را به طور عمده در ارتباط با زندگی کنونی‌شان تفسیر می‌کنند.

منابع

- آرون، ر. (۱۳۷۲). *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه: باقر پرهام، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- استراس، آ. و کوربین، ج. (۱۳۹۰). *اصول روش تحقیق کیفی*، ترجمه: بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- الیاس، ن. (۱۳۹۲). *چیستی جامعه‌شناسی*، ترجمه: غلام‌رضا خدیوی، تهران: جامعه‌شناسان.
- الیاس، ن. (۱۳۹۵). *تنهایی دم مرگ*، ترجمه: امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: گام نو.
- بر، و. (۱۳۹۴). *برساخت‌گرایی اجتماعی*، ترجمه: اشکان صالحی، تهران: نشر نی.
- برگر، پ. و لوکمان، ت. (۱۳۷۵). *ساخت واقعیت اجتماعی: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه: فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.

تهران: جام.

گیدنز، آ. (۱۳۷۸). *تجدد و تشخیص*، ترجمه: ناصر موفقیان،

تهران: نشر نی.

گیدنز، آ. و ساتن، ف. (۱۳۹۵). *جامعه‌شناسی*، ترجمه:

هوشنگ نایبی، تهران: نشر نی.

معمدی، غ. (۱۳۸۶). *انسان و مرگ*، تهران: مرکز.

نیچه، ف. (۱۳۸۴). «درباره مرگ و مرگ‌اندیشان». ترجمه:

داریوش آشوری، *مجله ارغنون*، ش ۲۶ و ۲۷، ص

۱۴۳-۱۲۳.

هایدگر، م. (۱۳۹۳). *هستی و زمان*، ترجمه: عبدالکریم

رشیدیان، تهران: نشرنی.

همیلتون، م. (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه: محسن

ثلاثی، تهران: تبيان.

Durkheim, E. (1915) *The Elementary Forms of the Religious Life*. London: Allen and Unwin.

Elias, N. (1985) *The Loneliness of the Dying*. Translated by Edmund Jephcott. New York: Blackwell.

Glaser, B. & Strauss, A. (1967) *Discovery of Grounded Theory*. U.S.A: A Division of Transaction Publishers.

Landmark, M. (2006) "Attitudes to Spiritual Care among Nursing Staff in a Swedish Oncology Clinic". *Journal Clin Nurs*, 15 (7): 863-874.

Levinas, E. (1969) *Totality and Infinity*. Tranlated by Alphonos Lingis, Pittsburg, Pennsylvania. United States: Duquesne University Press.

Levinas, E. (1987) *Time and the Other*. Tranlated by Richard Cohen, United States: Duquesne University press.

Seale, C. (2000) "Media Constructions of Death and Dying." *Social Science & Medicine*, 58 (5): 967-974.

